

أعوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روایاتی که در اینجا آمده مختلف است و همین اختلافی که در اینجا هست موجب تشتت آراء و اقوال شده. یکی از مسایلی که در اینجا مطرح است این است که بعضی‌ها برای رفع این تشتت، روایاتی را که مادون بلوغ است حمل بر استحباب کردند و روایاتی که سنش به همان سن بلوغ عرفی است که پانزده سال و اینها است، حمل بر وجوب کردند.

اما اگر ما در این روایات دقت کنیم می‌بینیم که سیاق سیاق واحد است و استحباب دلیل می‌خواهد. مثلاً در روایت حمزة بن حمران که در آن خمسة عشر آمده، [در این روایت جنبه وجوب آمده دیگر،] قال سئلت ابا جعفر عليه السلام قلت له متى يجب على الغلام ان يؤخذ بالحدود التامة و تُقام عليه و يؤخذ بها فقال اذا خرج عنه اليتيم و أدرك قلت فلذلك حد يعرف فقال اذا احتلم أو بلغ خمس عشرة سنة أو عشر و انبت أقيمت عليه الحدود التامة و أخذ بها وأخذت له قلت فلجارية متى تجب عليها الحدود التامة و تؤخذ بها و يؤخذ لها قال إن الجارية ليست مثل الغلام إن الجارية اذا تزوجت و دخل بها و لها تسع سنين ذهب عنه اليتيم و دفع اليها مالها و جاز أمرها في الشراء و البيع و أقيمت عليها الحدود التامة و أخذ لها و بها. خب يك وجوب در این جا صریح است [و آن] این است که این باید به سن پانزده سالگی برسد یا اینکه جاریه به سن نه سالگی و ازدواج برسد، این در اینجا دال بر وجوب است.

سؤال: ...؟

جواب: خب حالا اجازه بفرمائید، منظور من این است که سیاق سیاق واحد است. در بقیه روایات هم همین طور است. من این را خواستم بگویم تا اینکه سیاق این خمسة عشرة را در اینجا ملاحظه کنید تا بعد بیائیم راجع به اینجا.

آن وقت روایتی که در اینجا هست روایت صحیح عن حسن بن علی و شاء عن ابا عبدالله علیه السلام است، قال اذا بلغَ اشدُّه ثلاثة عشرة سنة و دخل في اربع عشرة و جب عليهم ما و جب علی المحتملین، در اینجا هم به معنای و جب است. و جب هم در اینجا به معنای استحباب نیست که حالا سیزده سال و دخول در چهارده سال استحباب است، همین معنا معنای و جب است. یعنی در اینجا فرقی با آن روایت پانزده سال نکرده.

در مورد اسحاق بن عمار، روایت روایت اسحاق بن عمار عن ابی عبدالله علیه السلام، اذا اتی لصبی سته سنین و جب علیه الصلاة. این و جب هیچ قرینه‌ای ندارد بر استحباب. واجب است صلاة ولی در این جا شش سال را ذکر می‌کند، فاذا اطاق الصوم و جب علیه الصیام

سؤال: ...؟

جواب: چه کسی گفته؟ این اجماع از روایات درآمده دیگر، غیر از این روایات که ما نداریم.

سؤال: اجماع را بگذاریم کنار، خود این سیره مسلمین که هست ...

جواب: سیره دلیل نیست. این سیره دختر را در نه سالگی می‌گفتند که ...، بعد گفتند که نه،

قضیه اصلاً بیخود است! اولاً در سیره یک همچنین مسئله‌ای نیست ...

سؤال: ...؟

جواب: آقا اصحابی که در اینجا می‌گفتند که پسر بچه در شش سالگی باید غسل بکند این سیره

موجب ...!؟

سؤال: سیره فقهاء مورد نظر ماست.

جواب: همین است دیگر. همین فقهاء هستند که این احکام را میان مردم منتشر می‌کنند و تبدیل

به سیره می‌شود. آن سیره‌ای که معلول و مسبب از روایات و این حرفها است که آن سیره اصلاً حجیت

ندارد. سیره اصلاً حجیت ندارد در این مسائل. این همه اختلاف است. حالا این سیره از کجا آمده؟

چون اختلاف در روایات بوده آمدند یک حدی را تعیین کردند و آن حد بعد شده سیره. از باب ناچاری

گفتند در پسر پانزده سال و دختر را گفتند نه سال نه اینکه این یک جنبه مستمری بوده که به خود امام

علیه السلام برسد. لذا در همان موقع اصلاً نمی‌دانستند که چه باید بکنند. سؤال می‌کند و می‌گوید ا

لذالک حد؟ معلوم است تا ...، این روایت را از امام صادق نقل می‌کند، مردم تا زمان امام صادق چه

کار می‌کردند؟ معلوم است که اصلاً این یک قضیه مبهمی بوده که کسی خبر نداشته و الا تا زمان امام

صادق علیه السلام برسد و تازه عمار از حضرت سوال بکند ا لذالک حد؟ معلوم می‌شود این قضیه

خیلی آبکی بوده! مثلاً چه طور سن بلوغ که مهمترین قضیه است [ما قبول کنیم که تا آن موقع بیان نشده باشد؟] این غیر از این که آن مبنای ما در این جا باشد که در آن مبنای حد در اینجا نباید مشخص باشد، غیر از این هیچ چاره‌ای ندارد، حالا می‌گوییم که این چه نحوه عنوان مشیر است، یعنی اگر واقعاً بلوغ یک حدی داشت و آن حد [مشخص] بود از همان سال اول نزول تشریح بواسطه پیغمبر باید همه بدانند، چه طور در مورد خمر نیامدند اختلاف کنند که یابن رسول الله أ خمر حرام؟ از اول پیغمبر بیان کردند. یابن رسول الله زنا حلال او حرام؟ مثلاً صلاة ظهر چند رکعت است؟ اینها را که نمی‌آمدند پرسند. اینها قضایای روشن و بدیهی بود. آن وقت قضیه بلوغ که اول شرط برای تکلیف هست، برای حرمت زنا و خمر و اینها است، چه طور این قضیه بلوغ تا زمان امام صادق یا زمان موسی بن جعفر علیهما السلام باید مخفی بماند؟ دیگر علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر روایت نقل می‌کند چند ساله! تا آن زمان چه طور این علی جعفر و این بزرگان از اصحاب هیچ چیز نمی‌دانستند؟! اینها را باید تأمل کرد دیگر. پس معلوم می‌شود این سیره‌ای که بعد هست این سیره بیخود است.

سؤال: ...؟

جواب: آقا اصلاً اصل قضیه خراب بوده است.

سؤال: می‌خواهم بگویم یک چیزی وجود داشته که آنها را مستغنی می‌کرده از سؤال.

جواب: وجود همین بوده، مثل قضیه‌ای که...، مستغنی نمی‌کرد. آن چیزی را که اینها یقین داشتند این است که پسر و دختر به سن رشد جسمانی و رشد عقلانی برسند، این برای آنها مسلم بوده و چون در آن موقع اصلاً بطور کلی مسئله یک مسئله قابل اندازه‌ای نبوده لذا فرض کنید که اختلاف بوده، شک می‌کردند که مثلاً این آیا هست یا نیست و گیر می‌کردند. شاید در زمان امام سجاد علیه السلام روایاتی بوده و محو شده، منتهی دیگر در زمان صادقین روایات در آنجا گسترش پیدا کرده. و دیگر در زمان امام صادق از امام صادق صریحاً می‌پرسند که یابن رسول الله حدی را شما برای ما تعیین کنید که ما طبق آن حد [عمل کنیم]. بعد حضرت هم در اینجا حد را تعیین می‌کنند. این حدی را که حضرت در اینجا تعیین می‌کنند خودش دلیل بر این است که اصلاً حدی وجود ندارد منتهی حضرت از باب آمارات و عنوان مشیر، یک حدی را به نحو متعارف تعیین می‌کنند.

چون به نحو آماره تعیین می‌شود لذا می‌بینیم این همه اختلاف هم وجود دارد. در یک روایت سیزده ساله، در یک روایت چهارده ساله، در یک روایت ۱۵ ساله، در یک روایت احتلام است، احتلام قبل از سیزده سال، احتلام بعد از سیزده سال، در یک روایت ۹ سال، در یک روایت ازدواج دختر است،

در یک روایت طمٹ است، در یک روایت سیزده سال برای دختر است، این همه اضطرابی که الان در این قضیه است به خاطر این است که همه اینها می خواهند یک مطلب را بگویند و آن این است که پسر و دختر بفهمند که چه کار دارند می کنند، همین است و الا مگر امکان دارد که شما جمع بکنید بین سیزده سال و بین پانزده سال تمام که دو سال فاصله است! این دو سال فاصله چیست؟

یا روایت سیزده سال را باید قبول کنیم یا پانزده سال را. یا بگوئید سیزده سال مستحب است و پانزده سال واجب است، خوب به کدام قرینه؟ به همان دلیلی که ما می گوئیم سیزده سال مستحب است لعل اینکه پانزده سال هم مستحب باشد. سیاق سیاق واحد است نه اینکه حد آخرش دیگر پانزده سال است و دیگر ما قبل آن همه معفو عنه است. این منظور من است که وَجَبَ عَلَيْهِ الصَّلَاةَ، این که می گوید وَجَبَ عَلَيْهِ الصَّلَاةَ این وجوب چه هست؟ وجوب یعنی وجوب دیگر. یعنی اگر قرار باشد بر اینکه ما بگوئیم این وجوب در اینجا به معنای استحباب است، استحباب دلیل می خواهد که بعضی آمدند حمل بر استحباب کردند، سیاق سته سنین با سیاق ثلاثة عشر سنه با سیاق خمسة عشر سنه و با سیاق احتلام واحد، این وجوب صلاة همان است. حالا جالب این جاست که می فرماید فَاِنْ اِطَاعَ الصَّوْمَ وَجَبَ عَلَيْهِ الصِّيَامَ بر او صیام واجب است.

روایت دیگر: و روى فى الصحيح عن محمد بن مسلم فى الصبى ...

سؤال: پس اطاق الصیام باز برای تأیید وجوب است نه استحباب؟

جواب: وجوب است دیگر، بله دیگر. عرض می کنم این در اینجا به معنای وجوب است. من می خواهم اینکه سیاق سیاق واحد است را در اینجا احراز کنم. بعد از اینکه احراز سیاق واحد را کردیم آن وقت باید بینم این وجوب در اینجا چه معنا دارد؟

سؤال: پس می تواند دو تا معنا داشته باشد، در سته سنوات شما باید در وجوب تصرف کنید ...

جواب: ما در همه تصرف می کنیم. ما در همه اصلاً می گوئیم وجوب به معنای لزوم است.

وجوب نه به معنای استحباب است نه به معنای وجوب مصطلح، هیچ کدام نیست. وجوب به معنای لازم است، یَلْزَمُ عَلَيْهِ، به او لازم است منتهی لزوم مراتب دارد. یَلْزَمُ یعنی باید این را به کار بگیرید، باید این را وادار به نماز بکنید، این معنا معنای لزوم است. تَجَبُّدٌ در اینجا به این معناست و الا مگر برای امام علیه السلام اشکالی دارد که بگوید یَسْتَجِبُ لَهُ؟ اشکال ندارد. پس چرا می گوید یَجِبُ؟ یعنی آقا این قضیه صلاة این است که این بچه مسلمان از وقتی که چیز می فهمد بایستی که نسبت به عبادات و اینها اهتمام داشته باشد. از شش سالگی باید اهتمام داشته باشد. این معنا، معنای وجوب است. هفت

سالگی اهتمام آشد، هشت سالگی آشد، عشر سنوآت آشد، ثلاث عشر سنوآت آشد، خمس عشر سنوآت دیگر مرحله آشد. این سبیری است که از لزوم است و الا حضرت...، من دیروز گفتم، گفتم علت اینکه امام علیه السلام در این جا معنای وجوب و معنای لزوم را می خواهد بخاطر این است که مسئله سهل گرفته نشود. اگر حضرت بگوید نه، مستحب است یا هر وقت عقل پیدا بکند مستحب است، طرف دیگر می گوید من تا چهل سالگی هم عقل ندارم. بخاطر اینکه مسئله سفت گرفته بشود و اهتمام به آن داده بشود حضرت در اینجا از اول قضیه را سفت می گیرد و می گوید از شش سالگی باید نماز بخواند. سؤال: بالاخره با این بیانی که فرمودید کل این روایات خطابش به اولیاء می شود نه به خود افراد مکلف، پس در این صورت ما می توانیم بگوییم که هنوز آن وجوب اصلی که برای تکلیف است نیامده نسبت به افراد.

جواب: نه،

سؤال: لزوم معنا فرمودید

جواب: بله گفتیم که آن وجوب به معنای لزوم است. ولیکن یک وجوب دیگری را هم در اینجا داریم و آن وجوبی است که دیگر شخص به یک قابلیت برای ادراک این تکلیف می رسد، آن همان حدودی است که پانزده سال ذکر می کنند نه اینکه این قابلیت ادراک این تکلیف آن قابلیت است که فرض بکنید که در مورد حدود هم همین طور باشد، نه، در مورد صلاة و در مورد صوم این است قضیه اما در مورد مسائل دیگر نه، در مورد دفع مال آن طور نیست، در مورد دفع مال آن وقتی است که به آن رشد عقلی برای تجارت و اینها برسد، این فرق می کند و الا وجوب به معنای همان وجوب است، به معنای استحباب نیست.

روایت دیگر صحیح محمد بن مسلم...: متى تجب عليه الصلاة؟ خب محمد بن مسلم از استحباب که از امام صادق نمی پرسد از وجوب می پرسد و الا استحباب از دو سالگی هم بچه بلند شود نماز بخواند، خب بارک الله! آفرین! فقال إذا عقل الصلاة وقتی که نماز را بشناسد، عرف الصلاة، عقل یعنی بشناسد نماز را، بفهمد، بفهمد که چه طوری باید نماز بخواند. قلت متى يعقل الصلاة و تجب عليه؟ چه موقع می شناسد صلاة را و تعقل می کند و بر او واجب است؟ ببیند و تجب! فقال لسته سنين شش سال. ببیند اینجا در این روایت امام علیه السلام تعقل صلاة را سته سنين می کند.

در یک روایت دیگر خمسة عشر سنه می کند، آن کدام روایت است؟ صحیحه علی بن جعفر عن اخیه، موسی، قال سئلت عن الغلام متى يجب عليه الصوم و الصلاة؟ قال اذا راهق اللحم و عرف

الصلاة و الصوم. این عَرَف یعنی همان عَقَل. چه شد؟ در یک جا امام صادق علیه السلام می‌فرماید در شش سالگی اگر تعقل صلاة را بکند برایش واجب است، در یک جا امام می‌فرماید اگر پانزده سالگی، راهق الحُلْم یعنی پانزده سالگی دیگر، راهق یعنی مقارن، راهق ای دان، نزدیک بشود، اقترَب، نزدیک به آن بشود.

خب در اینجا این دو روایت را چه طور می‌شود با همدیگر وفقش داد؟ روایت هم روایت صحیح است، صحیح علی بن جعفر است از برادرش حضرت موسی بن جعفر، حضرت می‌فرماید که اذا عَرَف الصلاة و الصوم، بشناسد صلاة و صوم را، پس معلوم می‌شود که این عرفان تا آن عرفان فرق می‌کند. این عرفان و این تعقل تا آن تعقل سته سنوات، تفاوت دارد چون آن طوری که یک بچه شش ساله تعقل صلاة را بکند خب مسلم است که یک بچه پانزده سال با او فرق می‌کند. یک بچه پانزده ساله‌ای که موقع احتلامش است، خب خیلی تفاوت می‌کند. پس معلوم می‌شود این مراتب عقلی که در این روایات است، این مراتب عقل موجب مراتب وجوبی می‌شود که در این روایات است. ما از تعقل، پی به آن می‌بریم. چون آن تجب این جا هم هست، تجب إذا عَقَل لسته سنین، تجب اذا عَقَل لخمسة عشر سنین. یا باید بگوئیم این دروغ است یا آن دروغ است، تفاوت هم تفاوت کم که نیست، یک ماه و دو ماه که نیست نه سال تفاوت بینشان است، یعنی یک برابر و نیم شش سال تفاوت است در اینجا. خب در اینجا معنایش این است که وجوب در این جا به معنای استحباب نیست چون لم یقل احدٌ به اینکه وجوب در خمسة عشر...

... نیست بلکه وجوب به معنای لزوم است، لزوم هم که مراتبی دارد. یلزم یعنی همان معنای عرفی که خودمان از لزوم می‌فهمیم. همان معنا. یعنی وادار شدن. این وادار شدن مراتبی دارد. یک وادارشدنی که لا یتخلف أبداً است، یک وادارشدنی که به معنای رها نشدن است. به معنای عدم الترتک است. لا یترتک، به این معنای نه به معنای آن الزام بتی و قطعی که اگر بیهوش هم است آن قدر بزنند او را تا به هوش بیاید و نماز صبح را بخواند. این جور هم دیگر نیست. خب این مسئله اول در مورد وجوب.

البته معنای وجوب در این جا با معنای کتابت چون در بعضی از روایات دیگر به معنای کُتِب است در این جا هم مسئله همان طور است. چون در اینجا در صحیحۀ علی بن وُشّا داریم که: إذا بَلَغَ أَشُدَّهُ ثلاثَ عشرَ سنه و دَخَلَ فی اربعه عشر و جَبَ علیه ما و جَبَ علی المحتلمین، واجب است بر او. بعد این کُتِبَ علیه السینات و کُتِبَ علیه الحسنات، پس معلوم می‌شود که این کتب به معنای و جَب

است، بر او نوشته می‌شود یعنی بر او ثبت می‌شود، به حسابش آورده می‌شود، این مطلب به حسابش می‌آید. یا اینکه در روایت عبدالله بن سنان که عرض کردم این که در این جا دارد که این روایت صحیح نیست این به خاطر این است که در طریقهش موسی بن بکیر است که واقفی بوده و به خاطر این، روایت روایت غیر صحیح است اما دیروز عرض کردیم که روایات موسی بن بکیر معمولاً بها است. عن ابی عبدالله علیه السلام می‌فرماید: إِذَا بَلَغَ الْغُلَامُ ثَلَاثَ عَشْرَ سَنَةٍ كُتِبَتْ لَهُ الْحَسَنَةُ وَكُتِبَتْ عَلَيْهِ السَّيِّئَةُ وَعُوقِبَ وَإِذَا بَلَغَتْ الْجَارِيَةُ تِسْعَةَ سِنِينَ وَكَذَلِكَ وَذَلِكَ عَنْهَا تَحِيضٌ لِتِسْعَةِ سِنِينَ، خُبٌّ در اینجا هم کتب به معنای وجب است چون آن وجب که در آنجا بود همان وجب در اینجا هم هست دیگر چون وقتی که معیار ثلاث عشر سنه باشد در آنجا آن حکمی که بر ثلاث عشر سنه مترتب است آن حکم هم در همین جا مترتب است منتهی در اینجا به معنای کتب آمده و در آنجا به معنای یَجِبُ آمده. نمی‌شود بگوئیم در آنجا یَجِبُ به معنای استحباب است اما کُتِبَ در اینجا به معنای وجوب است. این امتیاز هم در اینجا مستحیل است.

علیهذا مجموع روایاتی که در باب بلوغ آمده و معنای آنها معنای تَجِبُ هست ما نمی‌توانیم این تَجِبُ را به معنای استحباب حمل کنیم. این ما حصل این روایاتی که در اینجا است. خب حالا در مقام این که دسته بندی روایات را ما به چه نحو انجام بدهیم، [این را بعداً بیان می‌کنیم.] البته روایات در این باب زیاد است و ابوابش هم مختلف است که می‌آئیم می‌گوئیم. فعلاً امروز این ثلاث عشر سنه را نگاه می‌کنیم.

ببینید روایت اول که روایت، روایت صریح است روایت موثقه عمار ساباطی عن ابی عبدالله علیه السلام است: قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْغُلَامِ مَتَى تَجِبُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ؟ این روایت از وجوب صلاة سؤال می‌کند که حضرت می‌فرماید: إِذَا اتَى عَلَيْهِ ثَلَاثَ عَشْرَ سَنَةٍ تَجِبُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ این سیزده سال، ثلاث عشر سنه را حضرت در این جا به معنای وجوب صلاة گرفته‌اند. به معنای بلوغ نگرفته‌اند ها، به معنای وجوب صلاة گرفتند. خیلی خب فَإِنْ احْتَلَمَ قَبْلَ ذَلِكَ فَقَدْ وَجِبَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَجَرَى عَلَيْهِ الْقَلَمُ اگر قبل از این محتمل بشود واجب است بر او صلاة و جاری می‌شود بر او قلم. در این جا معلوم می‌شود که حضرت سیزده سال را با احتلام قرین قرار داده، یا سیزده سال یا احتلام، احتلام قبل از ثلاث عشر سنه، در مورد جاریه هم مثل ذلك، و الجارية مثل ذلك ان اتى عليها ثلاث عشر سنه او حاضت قبل ذلك یعنی یا سیزده سال بر او بیاید یا این که این حیض بشود قبل از ثلاث عشر سنه، این فقد وجبت عليها الصلاة و جرى عليها القلم این روایت دقیقاً پسر و دختر را عین هم قرار می‌دهد. یعنی از نظر سنی

سن پسر و سن دختر ثلاث عشر سنه است. در هر دو یکی است. و از نقطه نظر احتلام، بین احتلام و بین طمث را هم در این جا فرقی نمی گذارد. احتلام قبل از ثلاث عشر سنه، حیض قبل از ثلاث عشر سنه، این روایت دیگر هیچ گونه شک و شبهه‌ای را باقی نمی گذارد و خیلی دیگر معنایش معنای روشنی است. خب این یک روایت که سیزده سال در اینجا ملاک است.

روایت دیگر، صحیحۀ علی بن جعفر است عن أخیه موسی بن جعفر که الان خواندیم، اینجا می فرماید: قال سئلته عن الغلام متى یجب - این از پسر سؤال می کند از دختر سؤال نمی کند - متى یجب علیه الصوم و الصلاة؟ قال اذا راهق الحلم وقتی که نزدیک احتلام برسد و عرف الصلاة و الصوم و نماز و روزه را بشناسد، یعنی تعقل کند، اهمیتش را پی ببرد، به اهمیت نماز پی ببرد، به اهمیت روزه پی ببرد، به خصوصیاتش پی ببرد، پی بردن، عرف نه به معنای این است که چه طوری نماز می خوانند، یعنی موقعیت و ماهیت و وزان نماز و اهمیتش در شریعت، این اهمیت برایش روشن بشود. این معنا، معنای عرف و عقل است که حضرت در اینجا ذکر کرده اند. خب در اینجا راهق الحلم یعنی نزدیک بشود، این هم معنایش همین است دیگر، یعنی کسی که سیزده سالش تمام بشود و وارد چهارده سال بشود این دیگر نزدیک احتلام است دیگر، بچه یا در پانزده سالگی محتلم می شود یا همان حدود چهارده به بعد دیگر، یعنی در همان نزدیک های چهارده سال است. پس این روایت هم با روایت اول تعارضی تا اینجا ندارد، یعنی این دو روایت با همدیگر متعارضین نیستند.

البته خب یک مسئله‌ای در اینجا هست، یک مطلبی را در اینجا اضافه می کند حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که و عرف الصلاة و الصوم است وقتی که نزدیک حلم برسد و بشناسد نماز و روزه را، می توانیم بگوئیم که و عرف الصلاة و الصوم این واو در اینجا تقریباً می توان گفت عطف بیان است و تقریباً بیان راهق الحلم را می کند نه [اینکه] به معنای شرط [جداگانه ای باشد]، یعنی آن غلامی که راهق الحلم، هذا هو الغلام الذی يعرف الصلاة و الصوم کسی که به چهارده سالگی می رسد تقریباً در اینجا دیگر معنای صلاة و صوم را می فهمد دیگر نه اینکه بگوئیم یک شرط جدایی است که ممکن است تا بیست سالگی هم نفهمد، نه، بچه چهارده سال معنی صلاة و صوم را تقریباً می فهمد، آن وزانش را می فهمد. این هم یک روایت که می توانیم بگوئیم دیگر با روایت بالا معارض نیست.

روایت ثالثة روایت صحیحۀ عبدالله بن سنان است، عن ابی عبدالله علیه السلام، قال اذا بلغ أشده و وقتی که به اشدهش برسد، أشد چیست؟ ثلاث عشر سنه، سیزده سال، به سیزده سال برسد و دخل فی اربعه عشر سنه، اینکه در آیات قرآن در بحث أشد آن وقت صحبت بود با آقای ... که من می گفتم

سیزده سال است در اینجا خودش تصریح شده دیگر، **و لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ** ﴿یوسف، ۲۲﴾ این در اینجا همین دخول در اربعة عشره است، این دخول در اربعة عشره مصادف بود با وقتی که **وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا ...** ﴿یوسف، ۲۴﴾ این در این زمان واقع شد ... **لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ ...** ﴿یوسف، ۲۴﴾ خب این بلغ اشده، ثلاث عشر سنه باشد، این اشد را در اینجا در نظر داشته باشید تا بعد در بحث اشدای که راجع به مال بود، آن مطلبی را که آن روز گفتم اینجا به درد می خورد که اشد به معنای بلوغ عقلی است نه به معنای بلوغ جسمی و الا معنی ندارد که در آنجا هجده سال را، پنج سال بعد از سیزده سال را بگویند اشد، بالاخره یا این [سیزده سال] اشد است یا هجده سال اشد است دیگر، آنجا که من گفتم منظور از اشد بلوغ عقلی است که مقارن با گذشت این سنوات است برای این جهت است که امام صادق علیه السلام در اشد صلاة سیزده سال را ذکر می کنند. در اشد در صلاة نه در اشد در دفع مال نه اشد در بعضی از مسایل دیگر، سیزده سال را ذکر می کنند. اذا بلغ اشده ثلاث عشر سنه و دخل فی اربعة عشر سنه و جب علیه ما و جب علی المحتملین احتملم ان لم یحتملم. پس این هم با آن روایات بالا فرق نمی کند. روایت بالا فان احتملم قبل ذلك این هم در هر صورت یکی است و کتب علیه السنیات و کتب له الحسنات و جاز له کل شیء الا ان یكون ضعیفاً او سفیها مگر اینکه ضعیف باشد، اگر ضعیف بدنی باشد صلاة و صوم بر او واجب نیست، این را دقت کنید، یا سفیه باشد [که در آنجا] هم مسئله همین طور است. این هم یک روایت. یک روایت دیگر هست که در مورد غلام با روایتهای دیگر تطبیق می کند [ولی] در مورد جاریه تطبیق نمی کند. حالا البته تطبیق می کند هم [یعنی] تا حدودی می شود تطبیقش داد، روایت عبدالله بن سنان است، همین روایت غیر صحیح، روایتی که در طریقش موسی بن بکیر است، این روایت عن عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله قال اذا بلغ الغلام ثلاث عشر سنه کتبت له الحسنه و کتبت علیه السیئه، این هم حسنه و هم سیئه بر او نوشته می شود، و عوقب و اذا بلغت الجاریة تسع سنین فکذلک چرا؟ نه به تسع سنین، و ذلك انها تحيض لتسع سنین دلیل را حیض تسع سنین آوردند، می توانیم بگوئیم این روایت منافاتی با روایتهای بالا ندارد، چرا؟ چون عمده را حیض آورده، حیض لتسع سنین، در روایتهای بالایی بود که او حاضت قبل ذلك اگر قبل از ثلاث عشر سنین حیض بشود فقد و جب علیه و حضرت در اینجا نه سال را، تسع سنین را معیار قرار نداده، بلکه و ذلك انها تحيض را معیار قرار داده منتهی این و ذلك انها تحيض در تسع سنین معمولاً انجام می گیرد. این یک جمعی بین این روایات و عدم تنافی بین آنها بود که ان شاء الله فردا دوباره ما با اینها کار داریم.

اللهم صل على محمد وآل محمد